

## Analyzing the Concept of Revolution in the Political Thought of Islamists with Emphasis on Şadrian Philosophy

Seyed Ali Alihosseini<sup>1</sup>, Reza Sadeghian<sup>2</sup>, Alireza Golshani<sup>3</sup>

<sup>1</sup> Associate Professor, Department of Political Science, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding author).  
a.alihosseini@ase.iu.ac.ir

<sup>2</sup> PhD, Department of Political Science, Shahreza Branch, Islamic Azad University, Shahreza, Iran.  
Rezairani4000@yahoo.com

<sup>3</sup> Assistant Professor, Department of Political Science, Shahreza Branch, Islamic Azad University, Shahreza, Iran.  
Agolshani41@yahoo.com

### Abstract

The concept of revolution is defined as a rapid socio-political action aimed at fundamental transformations and the overthrow of the prevailing system, establishing a new order. Revolution encompasses two fundamental components: (1) the confrontation and overthrow of the existing order, and (2) the establishment of a new order that bears no resemblance, in terms of legal frameworks, new institutions, and political actions, to the previous system. The actions of revolutionaries, as a negating force opposing the prevailing order, are conceptualized within the notion of revolution and are structured based on the understanding of forces advocating revolutionary actions. In this context, the present study aims to reinterpret the concept of revolution in the political thought of Islamist movements, which was reproduced by revolutionary activists with an emphasis on Şadrian philosophy. The research methodology is descriptive-analytical, conducted through the examination of publications and the reinterpretation of the positions of the Islamist political movement (during the 1960s and 1970s). The central research question is: How are the epistemological foundations of Islamists' thought regarding the concept of revolution structured? The findings indicate that Islamists advocating revolution, by utilizing Islamic concepts and Shi'a teachings, along with a philosophical understanding intertwined with religious epistemological foundations, endeavored to attain an alternative comprehension of the concept of revolution. Their understanding emanated from Islamic history, Islamic philosophy, and the system of religious knowledge. Islamist revolutionaries, foremost among them the political thoughts of Imām Khomeinī, influenced by Şadrian philosophy, present an understanding of global transformations and pursue the idea of revolution based on this perception. The philosophical concept of movement and change in the world, from the perspective of proponents of political Islam, enables them to formulate their understanding of revolution without borrowing concepts from other ideologies, thereby shaping a super-action leading to revolution.

**Keywords:** Islamic Revolution, Şadr al-Muta'allihīn, Imām Khomeinī, Political Islam, Islamists, Philosophy.

Received: 2024-06-10 ; Received in revised form: 2024-07-05 ; Accepted: 2024-07-23 ; Published online: 2024-09-29

<https://doi.org/10.22034/sm.2025.130378.1571>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



## تحلیل مفهوم انقلاب در اندیشه سیاسی اسلام‌گرایان با تأکید بر فلسفه صدرایی

رضا صادقیان<sup>۱</sup>، علی‌علی‌حسینی<sup>۲</sup>، علیرضا گلشنی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران. rezairani4000@yahoo.com

<sup>۲</sup> دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان؛ و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران (نویسنده مسئول). a.alihosseini@ase.iu.ac.ir

<sup>۳</sup> استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران. Agolshani41@yahoo.com

### چکیده

مفهوم انقلاب به کنش اجتماعی و سیاسی پرشتاب برای تغییرات بنیادین و واژگونی نظام حاکم و مستقر ساختن نظم جدید تعریف می‌شود. انقلاب دارای دو مولفه اساسی است: ۱. ستیز و به زیر کشیدن نظم حاکم، ۲. استقرار نظم جدید که هیچ شباهتی از منظر حقوقی، نهادهای جدید و کنش سیاسی با نظام گذشته نداشته باشد. کنش‌های انقلابیون به عنوان نیروی سلبی و نفی‌کننده نظم حاکم که از سوی معترضان و در راستای به زیر کشیدن کلیت ساختارهای قدرت تمرکز می‌یابد، در مفهوم انقلاب و براساس فهم نیروهای مدافع کنش‌های انقلابی صورت‌بندی می‌شوند. در این راستا، هدف تحقیق حاضر بازخوانی مفهوم انقلاب در اندیشه جریان اسلام‌گرایان سیاسی است که با تأکید به اندیشه فلسفه صدرایی از سوی فعالان انقلابی بازتولید شد. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و با بررسی نشریات و بازخوانی مواضع جریان سیاسی اسلام‌گرا (دهه ۱۳۴۰-۱۳۵۰) انجام شده است. سوال اصلی پژوهش این است که بنیان‌های معرفتی اندیشه اسلام‌گرایان درباره مفهوم انقلاب چگونه صورت‌بندی شده است؟ نتایج حاکی از آن است که اسلام‌گرایان طرفدار انقلاب با بهره‌گیری از مفاهیم دین اسلام و آموزه‌های مذهب شیعه و فهم فلسفی آمیخته با بنیان‌های معرفت دینی سعی در فهم دیگری از مفهوم انقلاب داشتند. فهم آنان برآمده از تاریخ اسلام، فلسفه اسلامی و نظام دانایی دینی بوده است. انقلابیون اسلام‌گرا و در صدر آنها اندیشه‌های سیاسی امام خمینی تحت تأثیر فلسفه صدرایی فهمی از تغییرات جهان به دست می‌دهند و اندیشه انقلاب را بر پایه‌های این ادراک دنبال می‌کنند. مفهوم فلسفی حرکت و تغییر عالم در نگاه نیروهای طرفدار اسلام سیاسی این امکان را به آنان می‌دهد تا فهم خود از مفهوم انقلاب را بدون وام گرفتن مفاهیم از سایر اندیشه‌ها برای شکل دادن به ابرکنش منتهی به انقلاب صورت‌بندی کنند.

**واژه‌های کلیدی:** انقلاب اسلامی، صدرالمآلهین، امام خمینی، اسلام سیاسی، اسلام‌گرایان، فلسفه.

**پژوهش حاضر برگرفته از:** رساله دکتری با عنوان «تجزیه و تحلیل صورت‌بندی‌های مفهومی از انقلاب در دو گفتمان اسلامی و چپ در ایران معاصر» است. **استناد به این مقاله:** علی‌حسینی، سید علی؛ صادقیان، رضا؛ گلشنی، علیرضا (۱۴۰۳). تحلیل مفهوم انقلاب در اندیشه سیاسی اسلام‌گرایان با تأکید بر

فلسفه صدرایی. *سیاست متعالیه*، ۱۲(۳): صص ۲۳-۴۲. <https://doi.org/10.22034/sm.2025.130378.1571>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۱؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۴/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۲؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۷/۰۸



## ۱. مقدمه

بررسی مفهوم انقلاب در اندیشه اسلام‌گرایان، ما را با تصویری کامل‌تر از مبانی فکری در هنگامه شکل‌گیری و به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی روبه‌رو می‌سازد. اسلام‌گرایان در این تحقیق به افراد و چهره‌های فکری اطلاق می‌گردد که با اندیشه و کنش سیاسی خود، نظم سلطنت پهلوی را با توجه به بنیان‌های معرفت دینی و فلسفی ملاصدرا نفی کرده و به دنبال نظام نوینی که برآمده از همان فهم بود، برای اداره جامعه ایران و سازمان بخشیدن به نهادهای جدید اقدام کردند. جریان و نیروی سیاسی که نظام پهلوی را، با تأکید به آموزه‌های اسلامی برنمی‌تافت و کوشید با تکیه بر چارچوب اندیشه صدرایی، نظامی جدید برقرار سازد. با توجه به آثار مکتوب درباره مفهوم انقلاب می‌توان گفت، اسلام‌گرایان هم‌زمان با کنش فکری در راستای به زیر کشیدن نظام پهلوی، درصدد بودند شیوه اندیشه‌ورزی، دریچه نگرش‌شان به مفهوم انقلاب، نوع مبارزه با نظام سلطنت و حتی نوع حکومت و نظم حکمرانی که برای آینده در نظر داشتند هم، در بنیان‌های فکری و کنش عملی با سایر اندیشه‌ها و طیف‌هایی که آنان نیز به دنبال ستیز با حاکمیت وقت بودند، متفاوت باشد. این تفاوت را در نگرش امام خمینی می‌توان چنین برشمرد: مشیت الهی و اتکال به خداوند، امدادهای غیبی، ایمان و وحدت کلمه مردم، تحوّل ملت و اسلام‌خواهی آنها، وحدت اقشار ملت و اعتماد به نفس و خودباوری مردم. آنچه از نگاه سایر اسلام‌گرایان باورمند به انقلاب می‌توان فهم کرد، باور به بنیان‌های اندیشه دین اسلام است. امام خمینی درباره جامعیت اسلام درخصوص مباحث مرتبط با جامعه و حکومت‌داری می‌نویسد: قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت و وضع قانون مالیات و وضع قوانین حقوقی و جزئی و آنچه مربوط به نظام مملکت است، از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات، هیچ چیز را فروگذار نکرده است.

در این راستا، پژوهش پیش‌رو تلاش دارد به فهم نیروهای انقلابی اسلام‌گرا در آستانه انقلاب اسلامی پردازد و نشان دهد که این جریان چگونه به چارچوب اندیشه خود در رابطه با مفهوم انقلاب شکل دادند و توانستند از منظر فلسفی، نوعی جهان‌بینی متفاوت نسبت به دیگر جریان‌ها به مخاطبان ارائه دهند. این در حالی است که در بسیاری از تحلیل‌ها به سبب برخی از مشابهت‌های موجود، میان مبانی فکری و کلامی رابطه این‌همانی میان مبانی فکری اسلام‌گرایان و دیدگاه‌های دیگر در سال‌های اول شکل‌گیری انقلاب اسلامی ارتباط برقرار می‌کنند؛ و حتی از این فراتر رفته و بر این باورند که اسلام‌گرایان بسیاری از مبانی فکری خود را از نیروهای مارکسیسم ایرانی در جریان انقلاب وام گرفته و توانسته‌اند به رویکرد اسلامی خود، سوییّه انقلابی بدهند. به‌واقع، نیروهای اسلام‌گرا را از منظر اندیشه و حتی کنش سیاسی، وام‌دار جریان‌های دیگر، فهم و معرفی می‌کنند. بازتاب این نگرش را می‌توان در مقالات علمی مشاهده کرد.

از منظر این پژوهش و نتایجی که به آن رسیده است؛ اسلام‌گرایان و اندیشه سیاسی امام خمینی، تحت تأثیر فلسفه صدرایی و نیز مبانی عدالت‌محور شیعی، فهمی از دگرگون‌شدگی جهان به دست می‌دهند و اندیشه انقلاب را بر پایه‌های چنین فهمی دنبال می‌نمایند. اندیشه و نظرات طیف اسلام‌گرا در بخش‌هایی که به برهم زدن نظم موجود و ستیز با سیاست‌های سلطنت برخورد می‌کند، با کنش‌های سیاسی سایر نیروها در عرصه سیاست همخوانی دارد؛ چرا که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، همه نیروهای سیاسی فعال در سپهر عمومی را می‌توان مخالف با نظم پهلوی دانست. اما پژوهش پیش‌رو نشان می‌دهد که ریشه‌های اندیشه اسلام‌گرایان سیاسی با اتکاء به بنیان‌های معرفت دینی متفاوت است. همچنین، این پژوهش تلاش دارد به این پرسش پاسخ دهد که آیا اسلام‌گرایان در دهه پنجاه شمسی، فهم مفهوم انقلاب را از دریچه ویژه خود مدنظر داشتند یا فعالیت آنها و امدار دیگر اندیشه‌های سیاسی بوده است؟ در پرسشی فرعی مشخص می‌شود که آیا ارتباطی میان اندیشه‌های دیگر و مفهوم انقلاب با ادراک اسلام‌گرایان از این مفهوم برقرار است؟ ضمن تبیین مفهوم انقلاب در ادبیات جریان‌های سیاسی مختلف، تلاش می‌شود تفاوت نگرش و فهم جریان‌های سیاسی نسبت به مفهوم انقلاب بیان گردد.

## ۲. مفهوم انقلاب و زمینه شکل‌گیری انقلاب‌ها

ریشه واژه «انقلاب» به کلمه لاتین رولیشن<sup>۱</sup> بازمی‌گردد. در ابتدا، این واژه از سوی ستاره‌شناسان برای توصیف گردش قانونمند و اجتناب‌ناپذیر سیارات به‌کار گرفته می‌شد. استفاده از این واژه در توصیف یک پدیده سیاسی - اجتماعی برای اولین بار در قرن چهاردهم به‌کار گرفته شد. در آن زمان، در برخی دولت‌شهرهای ایتالیایی، کلمه (Revoluzione) به جایگزینی سریع و غیرقابل انتظار همراه با خشونت به نخبگان، اطلاق می‌شد (هادیان، ۱۳۹۱: ص ۲۰۹). در اواسط قرن هجدهم، انقلاب، یکی از واژگان سیاسی شده بود که در توصیف جابه‌جایی نخبگان کاربرد داشت و به طرق گوناگون در بردارنده مفاهیم ضمنی خشونت، یکپارچگی، اجتناب‌ناپذیری و تغییری که در نهایت به وضع موجود بازمی‌گردد، بود (هادیان، ۱۳۹۱: ص ۲۰۹).

در میان نگرش‌های مطرح‌شده درباره چرایی وقوع انقلاب اسلامی، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح است. همه نظریه‌ها تلاش می‌کنند برای تحلیل زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی، پدیده واحدی به نام انقلاب را تشریح و تبیین کنند. از منظر نظری، دیدگاه دولت‌محوری می‌گوید تا دولت‌ها وجود نداشته باشند، انقلابی نیز شکل نخواهد گرفت (فوران، ۱۳۹۰: ص ۳۱). عوامل فروپاشی دولت‌ها از نگاه دیدگاه دولت‌محوری، به

چنین عواملی ارتباط پیدا می‌کند؛ فساد و قوانین سلیقه‌ای که باعث از خودبیگانگی، ضعف و انشعاب نخبگان ضدانقلاب می‌شود. ریمون آرون<sup>۱</sup> به‌عنوان یکی از صاحب‌نظران حوزه انقلاب‌ها شناخته می‌شود. آرون درباره انقلاب‌ها می‌نویسد: اعتراضات مردمی که برای مدت‌های طولانی سرکوب شده است، زمانی که قدرت سیاسی به آن اجازه بیان و اظهار می‌دهد، خطر آن وجود دارد که به یک انفجار تبدیل شود (خرمشاد، ۱۳۸۴: ص ۱۵).

آرون در تحلیل نهایی، به عوامل داخلی ایران رجوع می‌کند و می‌گوید: ناگفته نگذاریم که هرگونه مقایسه بین انقلاب ایران و انقلاب‌های اروپایی خطا است. در جامعه بی‌ثبات شده توسط یک مدرنیزاسیون وحشی و لجام‌گسیخته، دین ملی یعنی تشیع، به سخنگو، سازمان‌دهنده و برانگیزاننده انقلاب و نفی غرب توسط مردم تبدیل شد (خرمشاد، ۱۳۸۴: ص ۲۶). یکی دیگر از نظریه‌هایی که به تکرار از سوی تحلیلگران مورد استفاده قرار گرفته، نظریه «منحنی J» جیمز دیویس است. طبق نظریه بسیار متداولی که به کمک منحنی J به عمل می‌آید، انفجار زمانی رخ می‌دهد که این انتظار ادامه بهبودی زندگی که بر اثر رونق اقتصادی طولانی مدت ایجاد شده، با شرایط واقعی و زیست روزمره شهروندان، فاصله داشته باشد (فوران، ۱۳۹۰: ص ۷۳). انطباق نظریه دیویس، از آن رو برای تحلیل انقلاب اسلامی مورد استفاده قرار می‌گیرد که شباهت‌هایی میان این چارچوب نظری و سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ وجود دارد.

نظریه‌ای روان‌شناسی-سیاسی به نقش کارگزار اصلی در ساختار کلان قدرت می‌پردازد. از این منظر، رویدادهای منتهی به انقلاب، به شخصیت شاه و ناستواری وی در تصمیم‌گیری‌ها مرتبط می‌شود؛ چراکه همه تصمیم‌گیری‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و حتی چیدمان نیروهای درون قدرت را به تصمیمات وی دخیل می‌کند. نیروهای نزدیک به شخص شاه، شکست شاه و سیستم متکی به وی را با تمرکز بر روی تصمیم‌گیری‌های او در ماه‌های آخر حکومتش و سردرگمی در ساختار سیاسی می‌جویند و از بنیان اندیشه و توانایی هماهنگی نیروهای طرفدار انقلاب صرف‌نظر می‌کنند. در اینجا نیز تحلیل کانون رویدادها از دریچه فهم رفتارهای اهل قدرت به فهم درمی‌آید. بخش‌هایی از این شیوه زیستن در ساختار قدرت و ارتباط آن با تصمیم‌گیری‌های شخصیت اول میدان سیاست را می‌توان در خاطرات شفاهی یافت (قره‌باغی، ۱۳۶۵: ص ۳۷).

در میان اندیشمندان مربوط به انقلاب، هانا آرنه تعریفی دیگر از انقلاب دارد. او انقلاب را به‌عنوان مفهومی که منتهی به، به‌زیرکشیدن نظم قدیم و بنیان نهادن شیوه جدید حکمرانی می‌شود، فهم نمی‌کند.

همچنین به ساختارها و تغییر رویکرد حکومت دقت ندارد؛ بلکه انقلاب را به‌عنوان نیرویی که «انسان را رهایی می‌بخشد»، تعریف می‌کند (آرنت، ۱۳۶۱: ص ۹). دغدغه آرنت، آزادی انسان پس از انقلاب است. آرنت عامل «تازگی» و «نوآوری» را در ذات همه انقلاب‌ها باور دارد. او قبل از آنکه پدید آمدن انقلاب‌ها را در اروپا بجوید، به انقلاب آمریکا نظر دارد و بیان می‌کند که انقلابیون فرانسه، عملکرد انقلابیون آمریکا را در نظر داشتند؛ ولی به دلیل تغییر خواسته نخست (که همان آزادی بود) به «خوشبختی و تنعم»، راه انقلاب و دستاورد آن نیز دچار تغییر و دگرگونی شد. آرنت، انقلاب فرانسه را به‌عنوان انقلابی که جهان را به آتش کشید و چیزی جز فاجعه به همراه نداشت، معرفی می‌کند و در مقابل، انقلاب آمریکا را به‌عنوان انقلابی که برای انسان، آزادی و رهایی را به ارمغان آورد، می‌شناساند (آرنت، ۱۳۶۱: ص ۳۰). لکزایی و میراحمدی (۱۳۷۷: ص ۲۵) درباره چرایی وقوع انقلاب‌ها زمانی که در جامعه «عدم تعادل شدید» پدید می‌آید، اشاره می‌کنند که اکثریت توده مردم را این عدم تعادل شدید فرامی‌گیرد. حقیقت درخصوص انقلاب ایران، به وجود استبداد و عدم توسعه سیاسی به‌عنوان عامل‌هایی که در زمینه‌سازی انقلاب مؤثر بوده‌اند، اشاره دارد و به دلیل اینکه توسعه سیاسی همگام با توسعه اقتصادی پیش نمی‌رفت، در طول زمان، بحران‌های قدیمی سر باز کردند. در واقع شاه، دشمنان خود را در دل نظام، به شکل ناآگاهانه پرورش می‌داد (حقیقت، ۱۳۷۷: ص ۲۵).

### ۳. مفهوم انقلاب در اندیشه سیاسی امام خمینی

در میان چهره‌های مدافع انقلاب، امام خمینی به‌عنوان مرجع دینی که مقابل نظم سلطنت قرار گرفت و درصدد برچیده شدن آن نظام برآمد، از جایگاه خاصی در میان انقلابیون و محققان برخوردار است. با وجود اینکه از سال ۱۳۴۱ تا پیروزی انقلاب اسلامی و زمان حال، تحلیل‌های گوناگونی درباره اندیشه‌های امام خمینی انجام شده، همچنان بحث درباره چرایی وقوع انقلاب اسلامی و کنش‌های فکری و عملی اسلام‌گرایان از اوایل دهه ۴۰ و دهه ۵۰، با محوریت فعالیت‌های دینی و سیاسی امام خمینی از اهمیت خاصی برخوردار است. امام خمینی به‌عنوان چهره‌ای دینی و مرجعیت دینی شناخته می‌شود. شخصیتی که نظام دانایی خویش را وام‌دار «نص» می‌داند. در حوزه‌های علمیه، نص به‌مثابه نظام دانایی، بر ذهن و ضمیر روحانیت، سلطه‌ای هژمونیک دارد (فراتی، ۱۳۹۰: ص ۱۶). هر عملی که در فضای حوزه‌های علمیه رواج می‌یابد، تحت پوشش وحی و یا نسبتی که با نص اسلامی پیدا می‌کند، در تلائم با سایر شاخه‌های دانش به سر می‌برد (فراتی، ۱۳۹۰: ص ۳۹).

امام خمینی عالم دینی و همزمان اهل فلسفه است. در شماری از منابع، به تدریس دروس فلسفی و

عرفانی توسط ایشان اشاره شده است. گفته شده که وقتی پرسش‌های فلسفی و اعتقادی به آیت‌الله بروجردی می‌رسید، ایشان آنها را برای پاسخگویی به امام خمینی ارجاع می‌دادند. تکیه به فلسفه صدرایی نزد امام خمینی از این منظر نیز مهم است که وی شهید مطهری را به سمت رئیس شورای انقلاب منصوب می‌کند که یک حکیم و فیلسوف عمیقاً صدرایی است (لکزایی، ۱۳۹۲: ص ۱۳۷). امام خمینی اگرچه در مقطعی، تدریس فلسفه را وامی‌گذارند؛ اما اندیشه فلسفی به‌ویژه حکمت متعالیه و تعلیم آن در وجود ایشان نهادینه به نظر می‌رسد؛ چرا که آنچه ایشان به صورت عملی در جریان انقلاب دنبال کردند، درست برآیند همان اموری بود که برای سال‌ها به تدریس پرداختند. مواضع امام خمینی به‌عنوان روحانی شیعه که اقدام به نوشتن کتاب «کشف‌الاسرار» درباره شرایط اجتماعی و سیاسی کشور ایران می‌کند، به باور محققان، نخستین اعلام حضور وی در سپهر عمومی به‌عنوان فقیهی طرفدار «اصلاح» و نه «انقلاب» است. از نگاه محققان، امام خمینی در «کشف‌الاسرار»، چهره‌ای اصلاح‌گر دارد. اندیشه سیاسی ایشان در این اثر و حدود یک دهه بعد از آن، اصلاحی است. اما تحلیل اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی از دهه چهل به بعد، در ذیل اندیشه‌های سیاسی انقلابی قابل تفسیر است (لکزایی، ۱۳۸۵: ص ۱۵). فهم اجتماعی و سیاسی امام خمینی با توجه به نظام دانایی دینی شیعه صورت‌بندی شده است. از همین‌رو، هرگاه که به جامعه نظر می‌افکند، همچنان آن نظام دانایی پیش روی ایشان است. در اندیشه سیاسی امام خمینی، دین از سیاست جدا نیست. اصل تأسیس حکومت اسلامی، امری واجب بوده و وجود حکومت، امری قهری است (قادری، ۱۳۷۸: ص ۱۹۳). همین بخش از گفتار وی در کتاب «ولایت فقیه» نشان می‌دهد؛ امام خمینی قبل از هر موضوعی، دغدغه اسلام و پیاده کردن احکام دینی را داشتند (سلمانیان، ۱۳۸۹: ص ۱۸۴). در نظام دانایی امام خمینی دنیای پیرامون و مفاهیم مرتبط با آن به فهم در نمی‌آید؛ مگر با عبور از نظام دانایی متکی به آموزه‌های دین اسلام.

در کتاب «ولایت فقیه»، مسئله نهایی صرفاً ارائه حکومتی براساس آموزه‌های دین اسلام نیست؛ بلکه قبل از آنکه به ارائه این بحث پردازند، با دیدگاهی سیاسی از سوی ایشان روبه‌رو هستیم. امام خمینی اشاره می‌کند؛ اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولت‌های جائر متحد آنها هیچ‌کاری به ما ندارند (امام خمینی، ۱۳۶۰: ص ۲۴). در نگاه امام خمینی هرگونه حکومت با هر شکل و محتوا، «طاغوت» خوانده می‌شود. حکومت‌های جور، چه قضات و چه مجریان و چه اصناف دیگر آنها «طاغوت» اند؛ چون در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان کرده، قوانینی به دلخواه وضع کرده، به اجرای آن و قضاوت طبق آن پرداخته‌اند (امام خمینی، ۱۳۶۰: ص ۱۱۶). اندیشه سیاسی امام خمینی به‌عنوان رهبر انقلاب به دو شکل صورت‌بندی شده است؛ از سویی با کنش سیاسی سلبی در برابر نظم برآمده از تفکر

سلطنت روبه‌رو هستیم و از طرفی دیگر با اندیشه سیاسی ایجابی، تفکری که براساس آموزه‌های دینی، خواهان بنیان نهادن نظام جدید است. ارائه نظریه‌ای سیاسی که براساس آموزه‌های دینی-شیعی باشد، جایگاهی بی‌مثال در میان نیروهای طرفدار انقلاب به ایشان بخشید؛ چرا که در حوزه اندیشه سیاسی با آموزه‌ای از تفکر شیعی و فلسفه صدرایی، ساختار جدید حکمرانی را شاهد هستیم. فقاهت امام نیز در یک نگرش فلسفی-حکمی خاص ریشه داشت (لکزایی، ۱۳۸۷: ص ۴۵۳).

عماد افروغ در مورد وجه فلسفی انقلاب اسلامی به این امر تأکید دارد که این انقلاب، در نگرش صدرایی امام خمینی ریشه دارد. بسیاری از عبارتهای امام خمینی برگرفته از آثار ملاصدرا است (لکزایی، ۱۳۸۷: ص ۴۵۵). وی اساس تبیین هستی‌شناسی انقلاب اسلامی را در نگرش صدرایی جست‌وجو می‌کند و تأکید دارد که با سیری در اندیشه فلسفی امام خمینی و مجموعه رویدادهای منتهی به انقلاب اسلامی، این انقلاب در مسیر سفر چهارم ملاصدرا است. این سفر که در مهم‌ترین اثر ملاصدرا، یعنی «اسفار اربعه» به تفصیل در رابطه با آن بحث شده است، مزبور به رسالت و مسئولیت عارف متأله است که باید به سراغ مردم برود و آنان را به سوی خدا رهنمون کند. این درست همان کاری است که امام در جریان انقلاب انجام داد و بر مبنای رسالت و مسئولیتی که در بستر تاریخی خود احساس می‌کرد، به سراغ مردم رفت و پیام خود را به آنان عرضه داشت (افروغ، ۱۳۸۸: ص ۸۱).

امام خمینی در صورت‌بندی ذهنی خود به‌عنوان یک شخصیت انقلابی و درکی که از مفهوم انقلاب اسلامی داشته است، از مفاهیم فلسفی، به‌ویژه مبانی حکمت متعالیه بهره برده است. بر این اساس، از آنجا که در اندیشه‌های اسلامی، شریعت و سیاست از هم جدایی ناپذیرند، شاید نتوان در هیچ بخشی از اندیشه ملاصدرا نیز بحث از سیاست را جدا از بحث شریعت یافت (کیخا و فتح‌اللهی، ۱۳۹۲: ص ۸۰). ملاصدرا به شکل خاص، رساله سیاسی به نگارش درنیاورد؛ اما بررسی دقیق نوشته‌های او نشان می‌دهد که در اندیشه سیاسی، حکیمی اشراقی بود و حکومت سیاسی انسان کامل عرفانی، که میراث سه‌روردی بود و در فاصله میان شیخ اشراق و ملاصدرا با عرفان نظری ابن عربی و شارحان شیعی آن تقویت شده بود، مورد پذیرش او بود (بستانی، ۱۳۸۸: ص ۴۰). این وجه از اندیشه او تنها در دوران مدرن و با بروز نیازهای جدید و سربرآوردن اندیشه‌های تازه مجال ظهور و بروز پیدا کرد. از سویی، مردم برای داشتن امنیت و عدالت نیازمند سیاست و حکومت هستند و از سوی دیگر، بهترین نوع حکومت و قانون، قوانین و احکام شرع دانسته شده است. ملاصدرا سیاست بدون شریعت را مانند جسد بدون روح می‌داند؛ زیرا مبدأ و غایت سیاست را شریعت تشکیل می‌دهد. بنابراین، همان دلایل ضرورت شریعت می‌تواند به منزله دلایل ضرورت سیاست استنباط

شود (کیخا و فتح‌اللهی، ۱۳۹۲: ص ۸۰) و از این منظر است که امام خمینی به درک و تفسیر بخش‌های کمتر پردازش‌شده اندیشه ملاصدرا اقدام می‌کند؛ تا ذاتی را از اندیشه او به نمایش بگذارد که تا پیش از این، مفسران کمتر آن را مورد واکاوی قرار داده‌اند.

امام خمینی در زمانه و روزگاری اقدام به مبارزه سیاسی کرده بود که هیچ‌کدام از نیروهای سیاسی توانسته بودند به عنوان مبارزه سیاسی، مقابل دستگاه حاکم دست به اعتراض و نفی ساختار سیاسی بزنند. چنانچه نقش امام خمینی را در میان نیروهای مدافع اندیشه انقلاب پیش برنده یک نیروی سیاسی مخالف نظم حاکم در نظر بگیریم، حضور مردم به وابستگی این نقش و همچنین گفتاری که به‌عنوان ایدئولوژی از زبان ایشان بیان شده را، می‌توان به‌عنوان عامل اصلی تحولات انقلابیون و مردم بیان کرد. انقلاب اسلامی به لحاظ فلسفی، ریشه در حکمت متعالیه؛ به لحاظ فقهی، ریشه در فقه جواهری؛ به لحاظ کلامی، ریشه در امامت مکتب اهل‌بیت(ع)؛ به لحاظ عرفانی، ریشه در عرفان متعالیه و به لحاظ حدیثی، ریشه در احادیث اهل‌بیت(ع) مخصوصاً کتاب کافی دارد. به‌علاوه، کل‌گرایی توحیدی موجود در اندیشه امام خمینی نیز فرض تأثیرپذیری قابل ملاحظه ایشان را از صدرالمتألهین، اثبات می‌کند. آنچه امام خمینی را به‌عنوان شخصیت دینی و سیاسی، در مقابل حکومت پهلوی قرار می‌داد، به فهم ایشان از سیاست مربوط بود؛ فهمی که ریشه در نگاه دینی و فلسفه صدرایی داشت.

#### ۴. فهم انقلابیون اسلام‌گرا از مفهوم انقلاب

از شخصیت‌هایی که به‌عنوان نیروهای اندیشمند از آنان نام برده می‌شود، می‌توان به شهید باهنر و شهید مطهری اشاره کرد. باهنر تلاش می‌کرد مبانی انقلاب اسلامی را به‌گونه‌ای که می‌فهمد و این فهم متفاوت از سایر تحلیل‌ها بود، به اسلام‌گرایان ارائه کند. باهنر با توجه به وضعیت جامعه پس از پیروزی انقلاب می‌گوید: محتوا و خمیرمایه و عصاره انقلاب ما از نظر فکر و ایدئولوژی، اسلام اصیل بود؛ اسلامی که پیغمبر(ص) آورد، اسلامی که در قرآن ارائه شده و اسلامی که در متون صحیح و معتبر و سنت پیامبر و امامان ارائه شده است (باهنر، ۱۳۸۷: ص ۳۹). باهنر به‌جای آنکه از مفاهیمی که ریشه در اندیشه‌های دیگر دارد، وام بگیرد و به آنان رنگ دینی بزند، کلیه عبارت‌های خویش را در دل اندیشه اسلام می‌جوید و می‌گوید: باید گفت مظهر جهاد، مظهر شهادت، مظهر حرکت و نهضت و پرخاش و خشم انقلابی و الهی اسلام، حسین بن علی(ع) است (باهنر، ۱۳۸۷: ص ۵۶). او حرکت امام حسین(ع) را «انقلاب» معرفی می‌کند (باهنر، ۱۳۸۷: ص ۶۰). حتی شرایط امروز و تحلیل وضعیت جامعه، ریشه در گذشته نگرش اسلامی باهنر دارد. با توجه به نظام دانایی

باهنر، او نیز سخنان خود را مستند به آموزه‌های دینی می‌کند و برای انطباق شرایط امروز از رخدادهای تاریخ اسلام استفاده می‌کند، رویدادهایی که نمونه‌هایی از آن در متون دیگر نیست. او برای آنکه نشان دهد انقلاب از کدامین اندیشه سرچشمه می‌گیرد، می‌گوید: نهضت ما بیش از هرچیز از حادثه کربلا جان گرفت و از آنجا مایه گرفت و تغذیه و هدایت شد (باهنر، ۱۳۶۰: ص ۹). همچنین می‌افزاید: حادثه کربلا سرمشق و راهگشا و الهام‌بخش ما به‌سوی پیروزی بود (باهنر، ۱۳۶۰: ص ۱۰).

آنچه از دیدگاه باهنر مشخص است، فهم متفاوت وی از شکل‌گیری و مفهوم انقلاب است. او برای رسیدن به فهمی منجسم از انقلاب، به سراغ تعریف‌های موجود در علوم اجتماعی نمی‌رود و نظرات بیرون از نگرش اسلامی را برای پاسخ به چرایی وقوع انقلاب اسلامی مورد توجه قرار نمی‌دهد. فهم باهنر از مفهوم انقلاب، برآمده از بنیان‌های معرفت دینی او است، فهمی که این امکان را به او می‌دهد تا با خلط نکردن مفاهیم دینی و غیردینی تعریفی یگانه از رویداد انقلاب اسلامی به مخاطب ارائه دهد. فهم باهنر از مفهوم انقلاب، متکی به تاریخ اسلام و کمتر فلسفی است.

میان شخصیت‌های انقلابی که بالاترین حجم نوشتاری در حوزه فلسفه صدرایی را دارد؛ می‌توان به شهید مطهری اشاره کرد. شخصیتی که بیش از آنکه به‌عنوان یک نیروی انقلابی عمل‌گرا شناخته شود، دغدغه‌های خویش را در حوزه اندیشه جست‌وجو می‌کرد. در اندیشه مطهری با دو نوع پرسش روبه‌رو هستیم، دغدغه پرداختن به پرسش‌های پایدار و جهان‌شمول و مسائل گذرا و پرسش‌های موقت و نوپیدا در صحنه سیاسی و اجتماعی (لکزایی، ۱۳۸۳: ص ۱۵). مطهری طی سال‌های ۵۴ تا ۵۷، به تدریس «حرکت و زمان در فلسفه اسلامی و درس‌های قوه و فعل اسفار» مشغول می‌شود. در واقع، مطهری در پی پاسخ و نقد جریان‌های مارکسیستی و کسانی که تلاش داشتند اندیشه‌های دینی را با مارکسیست هم‌نشین نمایند، می‌رود (مطهری، ۱۳۶۶: ص ۱۴). مطهری در اندیشه فلسفه اسلامی به دنبال پاسخ به بنیان‌های تفکرات مارکسیست‌های ایرانی است. آنان معتقدند اجزاء هستی همگی با یکدیگر پیوند دارند و براساس قانون تضاد، حرکت و تغییر دائمی به‌سوی تکامل در هستی همواره رخ می‌دهد و پیامد آن جانشین شدن کیفیت‌های نو به‌جای کیفیت‌های کهنه است (علی حسینی، ۱۳۹۸: ص ۹۶). از همین‌رو، در تئوری مورد استناد جریان چپ ایرانی، جهان در حال تغییر دائمی است و این یک قانون کلی است و در تمام اجزاء طبیعت، جامعه و... رخ می‌دهد (علی حسینی، ۱۳۹۸: ص ۹۸). مطهری به دنبال پاسخ به چنین مسائلی است. نوشتن پاورقی کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» درباره فلسفه ملاصدرا، برآمده از چنین دغدغه‌ای است. او تلاش دارد فهم خود از تحولات جامعه بشری را مستند به آموزه‌های دینی کند؛ فهمی که وام‌دار سایر جریان‌های فکری نباشد.

مطهری به‌عنوان یک روحانی شیعه که تلاش داشت تغییرات زمانه‌اش را بشناسد، مخاطب را به تاریخ اسلام ارجاع می‌دهد. تاریخی که برخلاف نظر سایر نگرش‌های نویسندگان غیر دینی نه تنها باعث کرحتی نخواهد شد؛ بلکه با توجه به جایگاه روحانیت که همیشه نهادی مستقل بوده و استقلال خویش را در مقابل نفوذ اهل قدرت حفظ کرده، می‌تواند عامل پویایی و حرکت نیز باشد. هرچند در سخنرانی‌های خود در دهه ۴۰، به بازخوانی در نظریه‌های فقهی می‌پردازد و نقدهایی را به سستی و کاهلی و نیمه‌مرده بودن اندیشه دینی وارد می‌کند و نظریه شورایی شدن فقه را نیز مطرح می‌کند؛ اما گویی وی دغدغه‌ای دیگر که همان اصلاح امور جامعه نیز باشد را در نظر دارد (مطهری، ۱۳۷۳: ص ۱۴۵)؛ اصلاحی که با انقلاب میسر خواهد شد. مطهری یک فیلسوف به‌تمام‌معنا متعالیه است. او با تکیه به فلسفه صدرایی در دوران پهلوی در مقابل نظریه‌های مارکسیستی می‌ایستد. علامه طباطبایی کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را بر مبنای همین فلسفه می‌نویسد و در مقابل اندیشه‌های رقیب موضع می‌گیرد و از آموزه‌های دینی و شیعی دفاع می‌کند. جدال با اندیشه‌های رقیب، قبل از انقلاب، به سبب پشتوانه غنی حکمت متعالیه ممکن شده است (لک‌زایی، ۱۳۹۰: ص ۱۲۶-۱۲۷).

نیروهای طرفدار اسلام سیاسی و کسانی که خویش را پیرو اندیشه‌ها و روش امام خمینی از سال ۱۳۴۲ می‌دانستند؛ با آگاه بودن از مباحث مطرح‌شده در میان نیروهای طرفدار انقلاب، به فهمی دیگر از مفهوم انقلاب رسیده بودند. به باور کنشگران اسلام سیاسی، اندیشه شیعه، بینش و روش پیشوایان دین اسلام-شیعه، در خصوص اندیشه انقلاب و ایستادگی در مقابل ظلم و ستم دستگاه‌های حاکمه در تاریخ اسلام، آنچنان فربه و توانمند است که انسان باورمند به آن اندیشه‌ها، نیازی به وام گرفتن از تفکرات خارج از نظام دانایی دین نداشته باشد. مسئله حرکت و تغییر در عالم، در کیفیت‌های گوناگون از نگاه نیروهای طرفدار اسلام سیاسی به‌عنوان نگرشی فلسفی به جهان، این امکان را به آنان می‌دهد تا جهان را ساکن، بی‌تغییر و غیرمتحرک نپندارند. فهم اسلام‌گرایان از حرکت، به این نقطه ختم می‌گردد که همین حرکت را نیز می‌توان در جامعه جست‌وجو کرد و به سوی تغییر نظام سیاسی گام برداشت. جریان اسلام سیاسی پیش از انقلاب و خصوصاً کسانی که به رهبری انقلاب توسط امام خمینی باور داشتند، براساس اندیشه‌های فلسفی ملاصدرا به کنش سیاسی انقلاب روی آوردند و فهم خویش از انقلاب را صورت‌بندی کردند. بنابراین، در هر لحظه، جهانی نیست می‌شود و جهان نوینی برجای آن می‌نشیند؛ در عین اینکه این نواها و کهنه‌ها، به‌طور پیوسته، یک هویت واحد را تشکیل می‌دهند (سروش، ۱۳۷۸: ص ۵۴). فهم مبارزان مسلمان از مفهوم انقلاب، برآمده از مبانی معرفتی آنان بود. مبانی‌ای که گاه از اندیشه‌های فلسفی ملاصدرا سیراب شده و گاه به سوی خوانش تاریخ

اسلام کشیده می‌شد. فهم اسلام‌گرایان از مفهوم انقلاب از دو منبع تغذیه می‌گردد؛ نخست تاریخ اسلام، دوم اهمیت دادن به فلسفه صدرایی.

### ۵. انقلاب اسلامی و فلسفه ملاصدرا

صدرالمتألهین شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ ق) یکی از فیلسوفان اسلامی است که بیش از سایر متفکران، باعث شکل‌گیری اندیشه سیاسی امام خمینی شده است. در نگاه بسیاری از محققان، ملاصدرا یگانه فیلسوفی است که جانی دوباره به فلسفه اسلامی بخشید (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۸: ص ۳۹). از منظر امام خمینی و اسلام‌گرایانی که دل در گرو حرکت انقلابی ایشان داشتند، ملاصدرا را می‌توان احیاء‌گر محرز فلسفه اسلامی دانست (فدایی مهربانی، ۱۳۸۸: ص ۱۲). پایه‌های تفکر و اندیشه ملاصدرا بر ستون‌هایی قرار گرفته که دقت در آنها باعث می‌شود علل گرایش شخصیت‌هایی همچون امام خمینی به روش اندیشه صدررا را بهتر درک کنیم: ۱- اندیشه سیاسی ملاصدرا، اندیشه‌ای خدامحور است. ۲- در این اندیشه، انسان مسافری است که از سوی خدا آمده و به سوی او در حرکت است. ۳- انبیاء، اوصیاء و علما برای هدایت و راهنمایی این مسافر از سوی خدا وظیفه دارند. ۴- دین و دنیا، دین و سیاست، دنیا و آخرت و عالم ماده و معنا، مکمل هم و بلکه لازم و ملزوم یکدیگر هستند. ۵- در مورد نسبت دین و سیاست، معتقد است که سیاست بدون شریعت همچون جسد بدون روح و مرده است. ۶- تفکر سیاسی ملاصدرا، تفکری غایت‌مدار و هدف‌محور است. در این تفکر، همه عناصر فکری و عملی به سوی خدا و قیامت و تکامل انسان تنظیم می‌شود (لکزایی، ۱۳۷۸: ص ۲۲۸). فهم امام خمینی با توجه به نظام دانایی و مبانی معرفتی، نه تنها تضادی با اندیشه ملاصدرا پیدا نمی‌کند؛ بلکه زمینه‌ای ایجاد می‌شود تا امام خمینی تمام هستی را براساس مبانی فلسفی صدررا به فهم درآورد. ملاصدرا در «شواهد الربوبیه» وجود جامعه و سیاست را مرحله‌ای ضروری از سفر انسان به سوی خدا می‌داند؛ زیرا موفقیت انسان در این سفر، منوط به سلامت و امنیت تن و نسل و اموال وی است و حفظ این امور نیز نیازمند حافظ و نگهبان است. در غیر این صورت، یعنی اگر سیاست عادلانه‌ای وجود نداشته باشد، کار به جنگ و قتال می‌کشد و این مسئله، انسان‌ها را «از سیر سلوک و عبودیت پروردگار منحرف می‌سازد و آنان را از ذکر خدا غافل می‌کند» (کیخا و فتح‌اللهی، ۱۳۹۲: ص ۸۰). ملاصدرا، دین را مقوله‌ای جداگانه از رفتارهای انسان در عرصه اجتماع فهم نمی‌کند. برای او هر جا سیاست حضور داشته باشد، دین نیز حضور دارد و یکی را جدا از دیگری متصور نیست (لکزایی، ۱۳۸۱: ص ۸۷). در اندیشه امام خمینی، سیاست از دین جدا نیست و دین به‌عنوان کانون اصلی و شکل‌دهنده نظام دانایی امام، حضوری جاری در زیست

روزمره، سیاست، اقتصاد و اجتماع دارد.

در حکمت متعالیه، عالم یکپارچه حرکت، سیلان، جنبش و جهش است. جهان در سیلان و جولان است. در جهان، همه چیز جهان است و سرشت و تار و پود طبیعت در تبدل و جنبش و دگرگونی بوده و یک آن آرام ندارد و هیچ چیز ساکن و ثابت نیست، همه چیز پویا است و ما چیز ایستایی در جهان نداریم. برای هر موجودی از موجودات این جهان، حرکت و تحولی ذاتی بوده و در واقع به تعبیر صدرای شیرازی، عبادتی فطری است. ذره ذره جهان هر لحظه در حدود است و دم به دم دنیا نو می‌شود و زمان همچون ظرفی نیست که حوادث را در آن ریخته باشند. جهان هم نایستاده است تا زمان بر او بگذرد؛ بلکه جهان می‌رود و با رفتنش زمان را می‌زاید و لذا، زمان مستقل از ماده وجود ندارد. البته این سخن به معنای موهوم و غیر واقعی بودن زمان نیست؛ بلکه به این معنا است که استقلال بخشیدن به زمان، فقط در ذهن صورت می‌گیرد (لک‌زایی و لک‌زایی، ۱۳۹۰: ص ۱۴۱-۱۴۲).

فهم امام خمینی از نوشوندگی دنیای پیرامون، متکی به فلسفه صدرایی است. ایشان نیز جهان را در حال سکون فهم نمی‌کند. جهان تغییر می‌کند و این تغییر، گاه به صورت انقلاب رخ می‌دهد. از همین رو، برای وی نظام سلطنت که به دنیای قدیم تعلق دارد و در مقابل تغییر مقاومت می‌کند و از منظر اندیشه دینی نیز طاغوت است، نیازمند رفتن و بنیان نهادن نظامی جدید است و این همه با توجه به صورت‌بندی فلسفه صدرایی در جامعه اتفاق خواهد افتاد. ورود امام خمینی از ساحت علمی به ساحت انقلابی، در حقیقت همان طی مراحل سیر و سلوک او است و این امر، از حکمت متعالیه نسب می‌برد و به‌ویژه، سیر طبیعی اسفار عقلانی چهارگانه است. اسفار چهارگانه، نشان می‌دهد که رهبر حقیقی جامعه در حکمت متعالیه کسی است که مراحل مختلف خودشناسی، خداشناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی را طی کرده و پس از کسب همه این کمالات، به رهبری و ارشاد خلق می‌پردازد و اینکه این جایگاه، فقط به نبی اختصاص ندارد و ورود به این مرحله به اختیار انسان بستگی دارد. بنابراین، مدینه فاضله حکمت متعالیه که با حاکمیت شایسته‌ترین انسان‌ها تحقق می‌یابد، آرمانی نیست (کیخا و فتح‌اللهی، ۳۹۲: ص ۸۰). اگر عارف، پا در مرحله چهارم اسفار عقلی چهارگانه صدرایی نگذارد؛ مرحله سیر و سلوک عارفانه وی، خاتمه‌یافته تلقی نمی‌شود. در سفر چهارم عارف و امام است که جامعه با او همراه می‌شوند. در اینجا، پیوند میان فرد و جامعه در اندیشه ملاحظه‌دار و امام خمینی نمود خاص و عارفانه می‌یابد که تجلی آن را می‌توان در انقلاب اسلامی مشاهده کرد (افروغ، ۱۳۸۸: ص ۴۶۰). امام خمینی، دقیقاً در همین مرحله و ضرورتاً وارد سیاست شده و این تلاش وی به انقلاب ختم شد و به تأسیس نظام سیاسی انجامید (لک‌زایی، ۱۳۹۲: ص ۱۳۲). در اندیشه امام خمینی فهم ایشان از

فلسفه صدرایی، در تمام حوزه‌های فکری جاری شده و مصداق بیرونی نیز پیدا می‌کند. نگاه امام به مردم، سخن گفتن درباره شأنیت انسان‌ها و پرهیز از همنشینی با تفکرات خارج از نظام دانایی دین، دقیقاً وام‌گرفته شده از اندیشه فلسفه صدرایی است. تفکری که در هنگامه شکل‌گیری انقلاب اسلامی و بیان نهادن نظام جدید در گفتار و رفتار وی نمایان‌تر از گذشته می‌گردد.

ملاصدرا با طرح مبحث حرکت، بنیان جدیدی در فلسفه اسلامی گذاشت؛ تفکری که پیش از وی در میان فلاسفه مسلمان مطرح نشده بود. عقیده به حرکت در جوهر، در فلسفه اسلامی پیش از صدرا مطرح نشده است. آنان امکان حرکت در جوهر را بررسی کرده‌اند، اما نپذیرفته‌اند (یثربی، ۱۳۸۹: ص ۱۹۳). حرکت در نظر صدرا انفصالی نیست؛ بلکه در هر درجه از وجود و هر مرتبه از معرفت در حرکت استکمالی جوهری، معطوف شده و در ارتباط با مرحله قبل و بعد از خود است و از این منظر، حرکت جوهری صدرا با مفهوم «کمال» گره خورده است (فدایی مهربانی، ۱۳۸۸: ص ۲۳۸). انسان مورد نظر صدرا، انسانی است که در حرکتی دائمی که تا کنه جوهر جریان دارد، مدام جایگاه خود را تغییر می‌دهد (فدایی مهربانی، ۱۳۸۸: ص ۱۳۶). و همه این تغییرات به صورت پیوسته از رهگذر اندیشه دینی و معاد طی خواهد شد؛ چرا که در اندیشه صدرا تغییر و حرکت در هر شرایطی به صورت امری جدای از اندیشه دینی مطرح نمی‌شود. از نظر صدرالدین شیرازی، انسان معاداندیش همواره نظر به آن سوی هستی دارد و همواره خویش را نسبت به عوالم بالاتر، تقرب وجودی می‌بخشد (فدایی مهربانی، ۱۳۸۸: ص ۲۲۵). بر مبنای حرکت جوهری، «عالم خلق» دائم‌الحرکه و همواره در حال شدن و حدوث و زوال و تبدیل و تبدل است. ملاصدرا بر این باور است که غایت جمیع این حرکات و انقلاب‌های ارادی و طبیعی، خدا است و همه موجودات عالی و دانی، در این حرکت به خدای متعال توجه دارند و در پرتو نور عشق حق و فیض رحمت ذات اقدس الهی به او روی دارند (میناگر، ۱۳۹۲: ص ۱۷۲). ملاصدرا به علم سیاست به طور صریح و به همان مقدار اندک پرداخته است؛ بدین دلیل که آن را تابع و خادم علوم الهی دانسته است (طوسی، ۱۳۹۳: ص ۴۶).

فلسفه‌ای که ملاصدرا مطرح می‌کند و امام خمینی به‌عنوان رهبر انقلاب و بنیان‌گذار نظامی دینی، پیرو آن است؛ از نظر بنیان‌ها و حتی روش‌های مطرح شده به‌طور کل از فلسفه‌های مادی که صرفاً به ارزش‌های مادی و غیردینی اتکاء دارند، جدا است. اگر در فلسفه مادی و مباحث مطرح‌شده از سوی هراکلیت، تنها به حرکت در این جهان مادی پرداخته می‌شود و حرکت را با توجه به تغییرات مادی در عالم توضیح می‌دهد؛ در اندیشه صدرا هر جسم و حرکتی وام‌دار قدرت الهی است و تغییر و حرکت در عالم جزء با اراده الهی رخ نخواهد داد. دنیای صدرا و به دنبال آن امام خمینی، دنیایی الهی است. جهانی که در آن، قدرت الهی را در هر بخش و

تحرك مشاهده می‌کنند، حتی در اعتراض‌های مردم علیه نظم حاکم و شیوه مبارزه و عدالت‌طلبی، که هرکدام از این تحركات و حرکت‌ها صرفاً با توجه به قدرت الهی تبیین می‌گردد. با توجه به اندیشه توحیدی صدرا در تمام مباحث مطرح‌شده، اندیشه خدامحوری نقش و جایگاه بسیار مهمی دارد و مهم‌تر آنکه جایگاهی که برای عالمان دین به‌عنوان مفسران متن مقدس قائل است، در اندیشه امام خمینی دارای نقش مهمی است. اندیشه سیاسی و دینی امام خمینی و اسلام‌گرایان انقلابی که باور به آموزه‌های دینی و پویایی نظام دانایی آن داشتند و به فهم دینی و فلسفی از مفهوم انقلاب رسیده بودند، با توجه به گرایش صدرایی ایشان در حوزه فلسفه، نه تنها ریشه در مبانی فکری دینی و الهی دارد و وامدار گرایش‌های غیردینی برای به فهم درآوردن تغییرات اجتماعی و سیاسی نیست؛ بلکه در بخش‌های اندیشه او نمی‌توان مشابهت‌هایی میان تفکر وی به‌عنوان رهبر انقلاب و سایر تفکرات فلسفی به دست داد. همان‌گونه که نظام دانایی امام خمینی دینی است، فهم وی از فلسفه صدرایی با توجه به مبانی دینی آن نیز فهم دینی خواهد بود. از همین‌رو، فهم مفهوم انقلاب در اندیشه امام، تنها از طریق شناخت و بازخوانی تاریخ اسلام، معرفت دینی و نگرش فلسفی صدرایی به عالم، امکان‌پذیر شده است.

## ۶. نتیجه‌گیری

بازخوانی انقلاب ایران، بیش از چهار دهه است که مورد توجه پژوهشگران داخلی و خارجی قرار داشته و هر یک تلاش کرده‌اند نظریه‌هایی در باب انقلاب ارائه دهند و یا یکی از دستگاه‌های نظری موجود را، در جهت تبیین آنچه در سال ۵۷ به‌عنوان انقلاب اسلامی شناخته می‌شود، به خدمت بگیرند. در میان رویکردهای خارجی، فقدان نگاه از داخل و فقدان فهم درونی گفتمان انقلاب ایران در میان جریان‌های سیاسی و مخالفان نظام پهلوی، به‌وضوح آشکار است و محققان، لاجرم به دام نوعی تقلیل‌گرایی در باب تحلیل وقایع، افتاده‌اند و ناگزیر، بخش‌هایی از اطلاعات را که در دستگاه نظری جایی پیدا نمی‌کنند، نادیده گرفته و حذف می‌نمایند. بخشی از این نوع تحلیل‌ها را می‌توان در میان کتب ترجمه شده، یادداشت‌های منتشر شده در ماهنامه‌های فرهنگی و سیاسی و نشریات روزمره دید. نگرش‌هایی که سطح فهم مفهوم انقلاب، پرداختن به بنیان‌های فکری، مبانی معرفتی و نظام دانایی و کندوکاو در کارکرد نظریه‌ها را وانهاده و صورت‌بندی مفاهیم را به اندازه رویدادها فرومی‌کاهند.

در مقابل تصویرسازی محققان خارجی از چرایی به وقوع پیوستن انقلاب اسلامی، تلاش تحلیل‌گران داخلی برای ارائه مفهومی بومی از انقلاب نیز خالی از اشکال نبوده است. ضعف‌های نظری و روش‌شناسانه،

عمدتاً این تحلیل‌ها را تهدید و گاه به ورطهٔ زیاده‌نویسی و غلتیدن در بازگویی رویدادها، تحولات ماه‌های منتهی به انقلاب اسلامی و تأکید دوباره به خاطرات شخصی سوق می‌هد. درگیری مستقیم پژوهشگران داخلی - حداقل در دههٔ نخستین پس از انقلاب و شکل‌گیری نظام جدید- با سوژهٔ پژوهش، در مواردی منجر به چشم‌پوشی از برخی سویه‌ها و پررنگ کردن شماری دیگر شده است. اکثر تحقیقات صورت‌گرفته دربارهٔ انقلاب اسلامی، وظیفهٔ بازنمایی رویدادها را عهده‌دار شده‌اند و کمتر به بنیان‌های فکری انقلابیون پرداخته‌اند؛ چرا که حرکت مخالفان به سوی مخالفت با نظم برآمده از سلطنت پهلوی و نیروهای موجود در جامعه را یکسان پنداشته و تفاوت‌های نظام دانایی آنان را همسان صورت‌بندی و فهم کرده‌اند.

دربارهٔ تحلیل مفهوم انقلاب با تأکید بر مبانی حکمت متعالیه و با دقت در سخنان و کنش‌های امام خمینی تاکنون پژوهش‌های مختلفی انجام گرفته است. برخی از پژوهشگران چون افروغ، تلاش کرده‌اند رویداد انقلاب را در اندیشهٔ صدرایی امام خمینی خلاصه کنند و شماری دیگر، مانند لک‌زایی و کیخا (۱۳۹۲) با بررسی حکمت متعالیه می‌کوشند درون این رویکرد، جایی برای انقلاب ایران بگشایند. آنان تلاش دارند که ثابت کنند که حکمت صدرایی برخلاف آنچه محققانی چون سیدجواد طباطبایی مدعی است، خالی از سویه‌های سیاسی نیست و نمی‌توان به اعتبار فقدان متن مستقل سیاسی، مجموعهٔ این نگرش را به لحاظ سیاسی نادیده گرفت. این پژوهش، تلاش کرد تا ضمن بازخوانی تلاش‌های پیشین در این زمینه، یادآور شود که چگونه انقلاب ایران به رهبری امام خمینی، بخش مغفول ماندهٔ حکمت متعالیه را به منصفه ظهور رساند. رویکرد تحقیق پیش‌رو، مفهوم انقلاب را از استیلای دیدگاه‌های معمول سیاسی بیرون می‌کشد و مبنایی بومی از درون تاریخ و فلسفهٔ ایرانی برای آن نمایان می‌سازد. به این اعتبار، مفهوم انقلاب از درون اندیشهٔ ملاصدرا، به ویژه آنجا که وی بر حرکت جوهری تأکید دارد، خارج می‌شود و در ادامه، با تکیه بر این‌همانی میان دین و سیاست، که در اندیشهٔ فیلسوفان صدرایی از جمله امام خمینی وجود داشت، به تبیین انقلاب ایران می‌پردازد.

اگرچه در سال‌های اخیر تلاش شده است که مفهوم انقلاب ایران از درون اندیشهٔ مارکسیسم به واسطهٔ کثرت محققان در آستانهٔ انقلاب، استخراج شود؛ اما حقیقت آن است که گفتمان انقلابیون اسلام‌گرا، که موفق شد فهم خود از مفهوم انقلاب را در راستای همگرایی با مردم قرار دهد، به صورت خاص متعلق به انقلابیون اسلام‌گرا بود. نیروهای سیاسی که برخلاف برخی دیدگاه‌های ساده‌نگر، فهمی متفاوت از مفهوم انقلاب با اندیشهٔ مارکسیستی قائل بودند، فهم انقلابیون اسلامی و امام خمینی فهمی صورت‌بندی‌شده از تاریخ اسلام، مبانی دینی و فلسفهٔ صدرایی بود. به این تعبیر، نظام دانایی امام خمینی و شخصیت‌هایی که در عرصهٔ سیاسی

و اجتماعی به رویکردهای دینی و سیاسی ایشان به‌عنوان مرجعیت دینی و رهبر انقلاب نظر داشتند، با دیدگاه مارکسیست‌های ایرانی که فهم خویش از مفهوم انقلاب را با نظرات مارکس و لنین ممزوج کرده بودند، بنیان‌های متفاوتی داشتند. جریان اسلامی، نظرات خود را با اندیشه‌های فلسفی ملاصدرا به‌عنوان فیلسوف مسلمان آمیخته بودند و اندیشه خود را از این آب‌شخور سیراب می‌کردند. اغلب کنشگران مسلمان این جریان، یا از شاگردان امام بودند و یا همزمان در آن دوران تحت تأثیر اندیشه‌های علامه طباطبایی، از شارحان صاحب سبک ملاصدرا قرار داشتند. واکاوی و تأکید به اندیشه فلسفی ملاصدرا و برقراری ارتباط میان فلسفه صدرایی با کنش‌های فکری و سیاسی امام خمینی، مفهوم انقلاب از منظر اسلام‌گرایان را به‌عنوان نظریه‌ای بومی و برآمده از بنیان‌های معرفتی دینی، سامان خواهد داد و هم به تحولی بنیادین در جامعه معاصر ایران منجر می‌شود.

## منابع

- آرنت، هانا (۱۳۶۱). *انقلاب*. ترجمه: عزت‌الله فولادوند. نشر خوارزمی.
- افروغ، عماد (۱۳۸۸). کنکاشی در چیستی انقلاب اسلامی: بعد صدرایی نهضت امام. *سوره اندیشه*، شماره ۴۲: ص ۸۰-۹۱.
- باهنر، محمدجواد (۱۳۶۰). *مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی*. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- باهنر، محمدجواد (۱۳۸۷). *مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی*. تهران: موسسه فرهنگی هنری شاهد.
- بستانی، احمد (۱۳۸۸). توانایی‌های سیاسی فلسفه اسلامی. *تقد و نظر*، شماره ۲: ص ۲۷-۶۴.
- حقیقت، صادق (۱۳۷۷). *علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی*. قم: نشر طه.
- خرمشاد، باقر (۱۳۸۴). *اندیشمندان علوم اجتماعی و انقلاب اسلامی ایران*. تهران: نشر باز.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۶۰). *ولایت فقیه*. تهران: امیرکبیر.
- زمزم، علیرضا (۱۳۸۳). انقلاب اسلامی از دیدگاه شهید محمدجواد باهنر. *انقلاب اسلامی*، شماره ۴.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸). *نهاد ناآرام جهان*. تهران: نشر صراط.
- سلمانیان، حسن‌علی (۱۳۸۹). جستاری در سیره سیاسی امام خمینی. *حکومت اسلامی*، شماره ۲.
- طوسی، سید خلیل‌الرحمان (۱۳۹۳). *درآمدی بر فلسفه سیاسی صدرالمآلهین*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- علی حسینی، علی (۱۳۹۸). *روشنفکران ایرانی و سنت*. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- فدایی مهربانی، مهدی (۱۳۸۸). *پیدایی اندیشه سیاسی عرفانی در ایران*. تهران: نی.
- فرازی، عبدالوهاب (۱۳۹۰). *دانش سیاسی در حوزه علمیه قم*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فراهمز قراملکی، احد (۱۳۸۸). *روش‌شناسی فلسفه ملاصدرا*. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- فوران، جان (۱۳۹۰). *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها*. ترجمه: فرهنگ ارشاد. نشر نی.
- قادری، حاتم (۱۳۷۸). *اندیشه‌های دیگر*. تهران: بقعه.
- قره‌باغی، عباس (۱۳۶۵). *خاطرات جنرال عباس قره‌باغی*. نشر نی.
- کیخا، نجمه؛ فتح‌اللهی، محمدعلی (۱۳۹۲). سرشت سیاست در حکمت متعالیه. *جستارهای سیاسی معاصر*، ۴(۷): ص ۶۵-۸۳.
- لکزایی، شریف (۱۳۸۷). *سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه؛ با نشست‌ها و گفتگوها*. قم: پژوهشگاه علوم و اندیشه سیاسی.
- لکزایی، شریف (۱۳۹۰). جمهوری متعالیه: تأملی در نسبت حکمت متعالیه و انقلاب اسلامی. *سوره اندیشه*، شماره ۵۶-۵۷: ص ۱۲۵-۱۲۸.
- لکزایی، نجف (۱۳۷۸). جایگاه سیاست در حکمت متعالیه. *علوم سیاسی*، شماره ۶.
- لکزایی، نجف (۱۳۸۱). *اندیشه سیاسی صدرالمآلهین*. قم: نشر بوستان کتاب.
- لکزایی، نجف (۱۳۸۳). *اندیشه سیاسی آیت‌الله مطهری*. قم: بوستان کتاب.
- لکزایی، نجف (۱۳۸۵). *سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

لکزایی، نجف (۱۳۹۲). حکمت متعالیه و انقلاب اسلامی ایران. شماره ۲: ص ۱۲۵-۱۴۴.  
 لکزایی، نجف؛ لکزایی، رضا (۱۳۹۰). تحلیل انقلاب اسلامی ایران در چهارچوب حکمت متعالیه. پژوهشنامه متین، شماره ۵۱: ص ۱۳۱-۱۵۶.

لکزایی، نجف؛ میراحمدی، منصور (۱۳۷۷). زمینه‌های انقلاب اسلامی ایران. قم: انتشارات انمه(ع).  
 مطهری، مرتضی (۱۳۶۶). حرکت و زمان در فلسفه اسلامی: درس‌های قوه و فعل اسفار. تهران: نشر حکمت.  
 مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). بحثی پیرامون مرجعیت و روحانیت. انتشارات صدرا.  
 میناگر، علیرضا (۱۳۹۲). روش‌شناسی صدرالمآلهین: استنباط معارف عقلی از نصوص دینی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

هادیان، ناصر (۱۳۹۱). مفهوم انقلاب و تحولات جهان عرب. سیاست، ۴۲(۴).  
 یثربی، یحیی (۱۳۸۹). حکمت متعالیه: بررسی و نقد حکمت صدرالمآلهین. تهران: انتشارات امیرکبیر.